

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

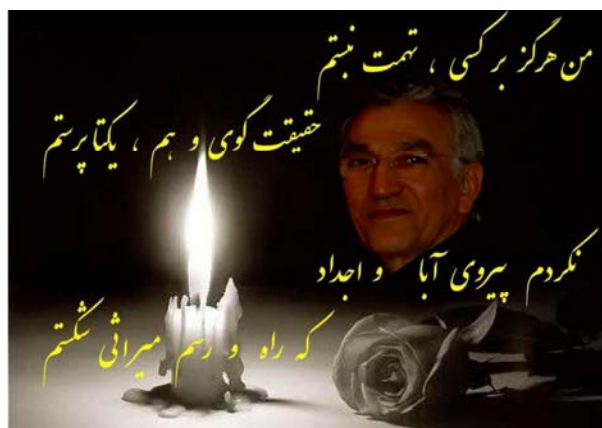
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۷ نومبر ۲۰۱۹



## پیمانه نگاه

دیدنی نگفته بودم، آن ظالم جفاکار  
گر از قضا پدیدار، دلدادۀ جدیدی...  
تا نور کاذب او، تابید، بر شب من  
هر بار نقد جان را دادم به اختیارش  
با مکر و ناشناسی، با رنگ اندرایی  
تا آسمان شعرش، کم کم ستاره باران  
با تیغ غم بریدم، تاء تار و پودش از دل  
که گاهی از حسادت، بر صفحه حریفان  
پیمانه نگاهم، بشکست از عتابش  
شد خامه ام به جولان، از مکر آن جفا جو  
بر دفتر زمانه، با مهر و با نشانه  
از نقد شور «نعمت»، کام ادب شکرزا  
هر تازه ای که ببندم، میگرددا طلبگار  
از کهنه ها گریزا، بر تازه ها خریدار  
نازش بجان خریدم، بفروخت پاو به خروار  
بالا گرفته کردش، در زیر پای اغیار  
نیرنگ و ناسپاسی، هر لحظه دادم آزار  
با آفتاب و مهتاب، فوراً شدی به پیکار  
دیدم نشانه عشق، ناگه شدی پدیدار  
از لُج، نوشته ها و پیغام پُر ز اسرار  
بی باده مستی اش را، رسماً نمود اقرار  
اقرار خویشتن را، تا می ندارد انکار  
شد ثبت، ماهرانه، از دید هر وطندار  
وز شهید سفته هایش، فیسوکیان گهر بار

## پیمانہ نگاہ

دیدی کلفتہ بودم، آن ظالم جنس کار  
 هر تازه ای که بیند، میکرد و طلبکار  
 گر از قضا پیدار، دلداده جدیدی  
 از کهنه ما گریزا، بر تازه ما خسیدار  
 تا نورِ کاذبِ او، تابید بر شبِ من  
 نازش بجان خریدم، بفروخت پاو به خروار  
 هر بار نفتِ جانِ را، دادم به اقتیارش  
 بالا گرفته کردش، در زیر پای اغیار  
 با مکر و ناشناسی، با رنگِ اندر اسی  
 نیز نک و ناپاسی، هر خطِ دادم آزار  
 تا آسمانِ شعرش، کم کم ستاره باران  
 با تیغِ غم بریدم، تا، تار و پودش از دل  
 با تیغِ غم بریدم، تا، تار و پودش از دل  
 که گاهی از حسادت، بر صفحه حریفان  
 دیدم نشانه عشق، ناله شدی پیدار  
 از کج، نوشته ها و، پیغام پُر ز اسرار  
 پیمانہ نگاہم، شکست از عتابش  
 بی باده مستی اش را، رسماً نمود اقرار  
 شد خامه ام به جولان، از مکرِ آن جنابو  
 افسارِ خویشتن را، تا می ندارد انکار  
 بر دفترِ زمانه، با مهر و بانسانه  
 شد ثبت، ماهرانه، از دید هر وطندار  
 از نقدِ شورِ «نعمت»، کامِ ادبِ شکرزا  
 وز شہدِ سفته یایش، فیسوکیان کمر بار